



دانشگاه سیستان و بلوچستان
تحصیلات تکمیلی

پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

مقایسه مفهوم ولایت در مثنوی مولوی با ولایت شیعی

استاد راهنما:

دکتر مریم شعبانزاده

استاد مشاور:

دکتر احمد رضا کیخا فرزانه

تحقیق و نگارش:

شجاع کیانپور

(این پایان نامه از حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه سیستان و بلوچستان بهره مند شده است)

تیر ۱۳۹۰

بسمه تعالی

این پایان نامه با عنوان مقایسه مفهوم ولایت در مثنوی مولوی با ولایت شیعی قسمتی از برنامه آموزشی دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی توسط دانشجو شجاع کیانپور تحت راهنمایی استاد پایان نامه دکتر مریم شعبان زاده تهیه شده است. استفاده از مطالب آن به منظور اهداف آموزشی با ذکر مرجع و اطلاع کتبی به حوزه تحصیلات تکمیلی دانشگاه سیستان و بلوچستان مجاز می باشد.

شجاع کیانپور

این پایان نامه واحد درسی شناخته می شود و در تاریخ توسط هیئت داوران بررسی و درجه به آن تعلق گرفت.

تاریخ

امضاء

نام و نام خانوادگی

استاد راهنما: دکتر مریم

شعبانزاده

استاد مشاور: احمد

رضا کیخا فرزانه

داور ۲:

نماینده تحصیلات

تکمیلی:



تعهدنامه اصالت اثر

اینجانب شجاع کیانپور تأیید می‌کنم که مطالب مندرج در این پایان‌نامه حاصل کار پژوهشی اینجانب است و به دستاوردهای پژوهشی دیگران که در این نوشته از آن استفاده شده است مطابق مقررات ارجاع گردیده است. این پایان‌نامه پیش از این برای احراز هیچ مدرک هم سطح یا بالاتر ارائه نشده است.

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به دانشگاه سیستان و بلوچستان می‌باشد.

نام و نام خانوادگی دانشجو:

شجاع کیانپور

تقديم به:

«پيشگاه سلطان الاولياء، قطب عالم امكان، حضرت
بقيه الله الاعظم عليه السلام».

سپاسگزاری

خداوند یگانه و علیم را به خاطر عنایت‌هایش در نگارش این پایان نامه شاکرم. از استاد بزرگوار و فرزانه و ارجمندم خانم دکتر شعبانزاده و همچنین آقای دکتر کیخافرزانه به دلیل کمک‌ها و راهنمای‌های بی‌شائبه‌شان کمال تشکر را دارم. همچنین از حجت الاسلام پور ذهبی و آقای دکتر نصیری به جهت حمایت و راهنمایی در زمینه حدیث و کلام شیعی ، متشکرم.

چکیده:

مفهوم "ولایت" از اساسی ترین مفاهیم اعتقادی صوفیه و تشیع است، از همان ابتدای شکل گیری تصوف در قرن اول به تدریج این مفهوم وارد تصوف اسلامی شد و در قرن سوم توسط حکیم ترمذی پایه های ایدئولوژیک آن شکل گرفت. به مرور زمان این اندیشه توسط نویسندگان و شاعران عارف تکامل و بسط پیدا کرد، تا اینکه در مثنوی مولوی ساختاری منسجم پیدا کرد.

از دیدگاه عرفان اسلامی ولایت مقامی اکتسابی است که سالک پس از پیمودن مسیر طریقت و فنای از صفات خود و بقای بالله به آن دست می یابد. مولوی مفهوم وحدت وجود ولی با حق را که قبلاً عطار در داستان سیمرغ منطق الطیر ارائه کرده بود به آن افزود. ولایت در تشیع بر خلاف تصوف مقامی موهبتی است که به افراد خاص تعیین شده توسط خداوند و پیامبر(ص) جهت هدایت و پیشوایی باطنی و ظاهری انسان ها داده می شود. هدف ما در این تحقیق، مقایسه ساختار ولایت از نگاه مولوی و شیعه جهت تبیین موارد مشترک و اختلافی آن هاست. ولایت از این دو دیدگاه به رغم اختلاف تعریف از لحاظ اقسام ولایت و صفات ولی دارای اشتراکات متعددی است مفهوم قطب و پیر و ولی و شیخ در مثنوی مولوی در اغلب موارد قابل انطباق با ولایت باطنی امام است. عمده اختلافات، در تعاریف و بعضی مصادیق ولایت است، چون ولایت در مثنوی ادامه ی سنت عرفان قبل از وست، در نتیجه تأثیر ولایت شیعی در مثنوی به صورت غیر مستقیم و با واسطه چند قرن سنت عرفانی صورت گرفته است. این پژوهش به روش کتابخانه ای و به صورت تحلیلی - مقایسه ای نگاشته شده است.

واژگان کلیدی: مولوی، مثنوی، امام، ولایت، فنا، بقا، شیعه

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	فصل اول: کلیات
۲	۱-۱- مقدمه.....
۴	۲-۱- واژه ولایت.....
۵	۱-۲-۱- واژه ولایت در قرآن.....
۵	۲-۲-۱- ولایت در روایات.....
۶	۳-۱- تعریف ولایت از دیدگاه صوفیه و مولوی.....
۱۰	۴-۱- انواع ولایت.....
۱۲	۵-۱- اختلاف مولوی و شیعه در معنای واژه ولایت.....
۱۳	۶-۱- تعریف شیعه.....
۱۴	۷-۱- ورود شیعه به ایران و گسترش آن.....
۱۵	۸-۱- امام در شیعه.....
۱۷	۹-۱- پیشینه تحقیق.....
۱۸	۱۰-۱- پیش زمینه‌های ولایت مطرح شده در مثنوی مولوی.....
۱۹	۱۱-۱- پیشینه ولایت پژوهی در شیعه.....
۲۰	۱۲-۱- حوزه ولایت.....
۲۰	۱-۱۲-۱- ولایت در علم فقه.....
۲۲	۲-۱۲-۱- ولایت در علم کلام.....
۲۴	۳-۱۲-۱- ولایت در علم عرفان.....
۲۵	۱۳-۱- تقابل ولایت الهی و شیطانی در نظر مولوی و شیعه.....
۲۸	۱۴-۱- پیر.....
۲۸	۱-۱۴-۱- پیر راستین.....
۳۰	۲-۱۴-۱- پیر دروغین.....
۳۳	فصل دوم: مراحل رسیدن به ولایت
۳۴	۱-۲- مفهوم فنا در متون عرفانی.....
۳۵	۲-۲- مفهوم فنا در شعر مولوی.....
۳۹	۳-۲- مفهوم بقا در متون عرفانی.....
۴۰	۴-۲- مفهوم بقا در شعر مولوی.....
۴۱	۵-۲- منشأ مفهوم فنا و بقا در شعر مولوی.....
۴۲	۶-۲- وحدت وجود در شعر مولوی.....
۴۵	فصل سوم: انبیا و اولیا

۴۶	۱-۳- اتحاد انبیا و اولیا.....
۴۸	۲-۳- ولایت انبیا.....
۵۰	۳-۳- ولایت از آدم(ع) تا قیامت.....
۵۱	۴-۳- تفضیل و برتری.....
۵۴	فصل چهارم: شیعه و عرفان.....
۵۵	۱-۴- ادبیات و تشیع.....
۵۵	۱-۱-۴- بازتاب شخصیت اهل بیت(ع).....
۵۸	۲-۱-۴- بازتاب تفکر اهل بیت(ع).....
۵۹	۲-۴- جایگاه شیعه در مثنوی.....
۶۲	۳-۴- مهدویت.....
۶۴	۴-۴- شفاعت ابن ملجم توسط علی(ع).....
۶۶	فصل پنجم: صفات و ویژگی‌های ولایت.....
۶۷	۱-۵- صفات اختصاصی اولیا.....
۶۷	۱-۱-۵- عصمت.....
۷۲	۲-۱-۵- علت خلقت و متسلط بر هستی.....
۷۴	۳-۱-۵- نداشتن سایه.....
۷۶	۴-۱-۵- وحی.....
۷۸	۵-۱-۵- کرامت.....
۸۱	۶-۱-۵- علم لدنی.....
۸۷	۷-۱-۵- اکتسابی بودن ولایت.....
۹۰	۸-۱-۵- هدایت مردم.....
۹۱	۹-۱-۵- آفرینش قبل از خلقت.....
۹۳	۱۰-۱-۵- وجه الله و یدالله و عین الله و بودن.....
۹۶	۱۱-۱-۵- نعیم.. بودن.....
۹۷	۱۲-۱-۵- تولی و تبری.....
۹۸	۱۳-۱-۵- امانت بودن.....
۱۰۰	۱۴-۱-۵- شفاعت.....
۱۰۲	فصل ششم: مصادیق ولی.....
۱۰۳	۱-۶- مصادیق ولی.....
۱۰۳	۱-۱-۶- ولایت پیامبران.....
۱۰۴	۲-۱-۶- ولایت خلفای چهار گانه.....
۱۰۶	۳-۱-۶- ولایت ائمه(ع).....
۱۱۱	۴-۱-۶- ولایت اصحاب و یاران پیغمبر(ص).....
۱۱۲	۵-۱-۶- ولایت مشایخ صوفیه و پیران طریقت.....
۱۱۴	۶-۱-۶- ولایت اولیای مجهول و ناشناخته.....
۱۱۵	۱-۶-۱-۶- تعداد اولیای ناشناخته.....
۱۱۷	۷-۱-۶- ولایت اطرافیان مولوی.....

۱۱۹.....	۸-۱-۶- ولایت خود مولوی.....
۱۲۱.....	فصل هفتم : طبقات و درجات اولیا.....
۱۲۲.....	۱-۷- طبقات ولی.....
۱۲۲.....	۱-۱-۷- قطب.....
۱۲۷.....	۱-۷-۲- ابدال.....
۱۲۹.....	۱-۷-۳- اوتاد، افراد، نجباء، نقباء.....
۱۳۱.....	فصل هشتم: نتیجه گیری.....
۱۳۲.....	۱-۸- نتیجه.....
۱۳۵.....	فهرست منابع.....
۱۴۲.....	صفحه عنوان انگلیسی.....
۱۴۳.....	چکیده انگلیسی.....

فصل اول

کلیات

عرفان اسلامی با بهره برداری از مفاهیم مختلف دین اسلام، نقش مهمی در تعالی روحی و معنوی جویندگان حقیقت دارد، هر چند عرفان اسلامی دارای یک دید هنری نسبت به دین است اما به علت استفاده از ابزار هنر و شعر نباید عرفان را یک مکتب ادبی و هنری صرف قلمداد کرد، چرا که عرفان هدف اصلی خود را ارائه‌ی راه و روش برای شناخت و معرفت انسان، هستی و خدا می‌داند. مولوی با این که در زمره بهترین شاعران زبان فارسی است، هدف خود را سرودن شعر نمی‌داند و می‌گوید: «این یاران که به نزد من می‌آیند از بیم آنکه ملول نشوند شعری می‌گویم تا به آن مشغول شوند و اگر نه من از کجا، شعر از کجا! والله که من از شعر بیزارم و پیش من از این بتر چیزی نیست» (مولوی، ۱۳۸۵: ۸۹).

یکی از مفاهیم اساسی دینی و مذهبی که در عرفان اسلامی به خصوص در مثنوی مولوی به آن پرداخته شده است مفهوم "ولایت" است که کاملاً رنگ و بوی عرفانی گرفته است. این مفهوم در مذهب شیعه نیز بسیار مهم است و سنگ بنای شیعه محسوب می‌شود. قرآن کریم به عنوان اصلی ترین منبع در مذاهب و مکاتب اسلامی خداوند را ولی مطلق معرفی می‌کند: «فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (قرآن، شوری: ۹)، و در ذیل ولایت خداوند، ولایت انبیا و اولیاء را نیز بیان می‌فرماید: «انما ولیکم الله و رسوله و آلذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون» (همان، مائده: ۵۵). ولایت از دیدگاه مولوی ادامه ی سنت عرفانی قبل از اوست، که بوسیله ی مجاهده و طی طریق سلوک و با فنای از خود و بقای بالله حاصل می‌شود همچنین مولوی ولی را در مقام ولایت دارای وحدت وجودی با حق و قابلیت هدایت انسان‌ها معرفی می‌کند. در شیعه نیز همچون عرفان اسلامی ولایت مقامی واسطه ای بین خدا و خلق است که قابلیت هدایت انسان‌ها را دارد و توسط خداوند و پیامبر(ص) تعیین می‌شود. مشابهت‌های ولایت از دیدگاه مولوی و شیعه ما را بر آن داشت تا طی تحقیقی جامع به صورت موردی و تطبیقی مشابهت‌ها و تفاوت‌های دو دیدگاه را مشخص و تا حدودی علت آن را بیان نماییم.

در این تحقیق که به صورت کتابخانه ای گردآوری شده است، ابتدا اشعار مرتبط با "ولایت" از شش دفتر مثنوی فیش برداری شد؛ سپس با مطالعه ی کتاب‌هایی که به بحث ولایت، در مذهب شیعه و در تصوف و عرفان اسلامی پرداخته بودند مطالب مرتبط این کتاب‌ها با ولایت در دو قسمت مجزای شیعه و تصوف، فیش

برداری و تدوین شد، سپس بر اساس اشعار مربوط به ولایت در مثنوی، و پیشینه آن در عرفان اسلامی به مقایسه ی آن با ولایت شیعی پرداختیم.

ولایت در تصوف و عرفان اسلامی یکی از اصول مهم در روابط میان انسان و خداوند یکتاست. منشأ بحث ولایت در اسلام، قرآن کریم است و خداوند متعال در آیات متعددی این امر را بیان فرموده است. از جمله در آیه ای فرموده است: «انما ولیکم الله و رسوله والذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون» (قرآن، مائده: ۵۵).

از نبی مکرم اسلام (ص) نیز احادیث فراوانی در این خصوص به ما رسیده است. پس از رحلت وجود نازنین خاتم المرسلین (ص) دو نوع جهت گیری نسبت به امر ولایت شکل گرفت؛ در یک طرف اهل بیت (ع) قرار گرفتند که طبق آیات مختلف از جمله تطهیر، خود را معصوم و شایسته ی رهبری جامعه اسلامی می دانستند در طرف دیگر نیز اهل سنت قرار گرفتند که ولایت اهل بیت (ع) را نپذیرفتند و بیشتر جامعه ی اسلامی را نیز از صدر اسلام تاکنون این دسته تشکیل داده است. صوفیان و عارفان ایران نیز تا قرن هشتم، قریب به اتفاق اهل سنت بوده اند (مظفر، ۱۳۷۸: ۳۱۳).

از همان شروع عرفان اسلامی، اصل ولایت نیز مطرح شد اما به صورت مدون شده اولین بار توسط حکیم ترمذی مطرح شد (حکیم ترمذی، ۱۹۶۵م: ۴۵۶-۴۵۰). این اندیشه در سیر صعود عرفان، با دیدگاه مولوی و ابن عربی به اوج رسید و بسیار به اندیشه های شیعه در بحث ولایت نزدیک شد. به بحث ولایت در مذهب شیعه بسیار عمیق تر و مستندتر و جامع تر از عرفان اسلامی پرداخته شده است که بخشی از آن به خاطر این است که ولایت، رکن رکین و سنگ قطب آسیاب تشیع است. ولایت در مذهب شیعه اصلی ترین رکن اسلام محسوب می شود چنانکه در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده است که: «بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاه و الزکاه و الصوم والحج و الولایه، و لم یناد بشیء کما نودی بالولایه». «اسلام روی پنج پایه نهاده شده، نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و چنانکه برای ولایت (در روز غدیر خم یاد عالم میثاق) فریاد زده شد، برای هیچ چیز دیگر فریاد زده نشد» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۹۳).

دلیل عمده ی تکامل مفهوم ولایت در تشیع، بی شک پشتوانه و صبغه ی الهی آن است که به آن جلا و پویایی خاصی بخشیده است. عمیق ترین و زیباترین ادعیه، احادیث و زیارت نامه های تشیع مربوط به بحث ولایت است. به عنوان نمونه در زیارت جامعه کبیره مطالبی در باره جایگاه ولایت، و تکریم اهل بیت وارد شده

است که علاوه بر زیبایی‌های ادبی، اطلاعات بسیار زیاد و جامعی را در حجمی اندک در مورد ولایت ایشان برای ما فراهم می‌آورد (قمی، ۱۳۸۰: ۲۵۰).

به نظر می‌رسد یکی از منابع اصل ولایت در تصوف اسلامی، نظریات شیعه در این مورد است. هر چند که تمام نظریات شیعه را درباره مفهوم ولایت به‌خصوص تنها مصداق بودن اهل بیت (ع)، را به عنوان ولی نپذیرفته‌اند؛ اما کالبد ولایت را از اینجا گرفته‌اند و با مبانی عرفانی اسلامی مورد نظر خود تطبیق داده‌اند. ما در این پژوهش به تطبیق و مقایسه اصل ولایت در مذهب شیعه با ولایت از دیدگاه مولوی به عنوان نقطه اوج آن می‌پردازیم تا وجوه اشتراک و اختلاف ولایت شیعی و ولایت مطرح شده از سوی مولوی مشخص شود.

۱-۲- واژه ولایت

واژه ولایت و دیگر مشتقات آن در معانی متعددی استعمال شده‌اند، مهمترین معنای ولایت عبارتند از: "نصرت و یاری"، "محبت"، "تصدی امر و تسلط و سیطره و سلطنت و امارت" در هریک از این سه معنا نوعی اتصال، مباشرت و مقاربت به چشم می‌خورد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۰۶).

«ولایت را در تلفظ به فتح واو و کسر واو هر دو می‌توان خواند و از نظر معنا، علاوه بر این که به مفهومی مصدری اشاره دارد، از امارت و فرمان‌روایی نیز به عنوان یک حرفه و شغل حکایت می‌کند. وهمین امارت و تدبیر از معانی و مفاهیمی است که اهل لغت برای ولایت برشمرده‌اند. علاوه بر این دو معنا، معانی دیگری که در فرهنگ‌های لغت برای ولایت به چشم می‌خورد عبارت‌اند از: محبت، نصرت، سلطان، قیام به امر خطه و موطن هر کس (همان: ۴۰۲-۴۰۰).

صراحت گفتار لغت نویسان در معنای ولایت بر این است که امارت و تدبیر از معانی ولایت است. به عنوان نمونه ابن قتیبه در «الامامه و السیاسه» از زمامداری حاکمان به ولایت تعبیر می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: ولایه عمر بن الخطاب خلیفه دوم و یا می‌گوید: ولایه الولید، ولایه الحجاج، ولایه یزید بن عبدالملک، ولایه هشام بن عبدالملک (ابن قتیبه، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ۳۸، ج ۲: ۷). طبری و ابن اثیر نیز مکرراً برای امارت و حاکمیت سیاسی، از واژه ولایت بهره می‌گیرند و عنوان‌هایی مثل: ولایه عبدالله بن عامر، ولایه زیاد، ولایه مروان بن محمد، نمونه فراوان دارد و در تمامی این موارد، معنای ولایت، همان امارت و سرپرستی دولت است (تاریخ طبری، بی تا ج ۳۸: ۴ و ۱۶۴؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۶: ۳۵۵ و ج ۳: ۸۹ و ۱۸۴).

۱-۲-۱- واژه ولایت در قرآن

واژه ولایت از پر استعمال ترین واژه‌های قرآن است، این واژه و مشتقات آن در مجموع ۱۳۶ بار در قرآن ذکر شده است، ۱۲۴ بار به صورت اسم و ۱۲ بار به صورت فعل آمده است (بیزدی مطلق، ۱۳۸۷: ۴۷). واژه اولیاء نیز در قرآن ۴۲ بار آمده است « ۱۴ مورد درباره اثبات ولایت منحصر به خداوند، ۵ مورد درباره اولیای الهی و ولایت بین مومنان و ۲۳ مورد درباره نهی مومنان از ولایت کفار و شیطان و ولایت‌های منفی » (همان: ۲۰۹).

علامه طباطبایی درباره معنی واژه ولایت در قرآن می‌نویسد: « براساس موارد استعمال ولایت در قرآن، مراد از آن، نحوه ای نزدیکی بدون فاصله، بین دو شیء است که موجب نوعی حق تصرف و مالکیت تدبیر در غیر می شود » (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۶: ۱۲).

راغب اصفهانی ولایت را به کسر اول و فتح اول هر دو به معنای قرب و دولت می‌داند. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۵۳۳). هجویری ولایت را در قرآن به معنای ربوبیت و محبت می‌داند و اینگونه توضیح می‌دهد: «ولایت ربوبیت بود و از آن است که خداوند - تعالی - گفت: "هنالک الولا یه لله الحق" که کفار تولا بدو کنند و بدو بگروند و از معبودان خود تبرا کنند و نیز ولایت به معنی محبت بود » (هجویری، ۱۳۸۷: ۳۱۷). در بسیاری از آیات قرآن، منظور از ولایت، ولایت تدبیری و تنظیمی است یکی از آیات مشهوری که درباره ولایت تدبیری علی (ع) نازل شده است، آیه شریفه « انما ولیکم الله و رسوله والذین یتقون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون » (قرآن، مائده: ۵۵) است. در تفسیر طبری که قدیمی ترین تفسیر در زبان فارسی است در شأن نزول این آیه چنین آمده است: « اما این آیت که خدای عزوجل گفت که : انما ولیکم الله و رسوله، تا آخر آیت، بشأن امیرالمومنین علی بن ابی طالب فرو آمد و خلیفتی او سبب این آن بود که در آن وقت که پیغامبر صلی الله علیه هنوز در حال حیات بود، روزی اندر مسجد نماز همی کرد. سائلی اندر آمد و سوائی می‌کرد و چیزی می‌خواست ، و علی اندر نماز بود و در رکوع شده بود. و در رکوع انگشتی از دست بیرون کرد و بدان سائل داد و ایزد تعالی این آیت بفرستاد » (طبری، ۱۳۶۷، ج ۱: ۴۱۱).

به اعتقاد بسیاری از مفسران شیعه از جمله طباطبایی، منظور از ولایت در این آیه، تدبیر و اولویت در تصرف است (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۶: ۱۱).

۱-۲-۲- واژه ولایت در روایات

واژه ولایت در روایات ائمه (ع) همچون بسیاری از آیات قرآن در معنای ولایت تدبیری و تنظیمی به کار می رود. چنانکه حضرت علی (ع) این واژه را در مقابل خلافت به کار می برد. «والله ما كانت لی فی الخلافه رغبه و لا فی الولایه اربه» (علی بن ابی طالب، ۱۳۷۸: ۴۷). امام در جایی دیگر به حقوق متقابل جامعه و دولت می پردازد و می فرماید: «حق الوالی علی الرعیه و حق الرعیه علی الوالی» (همان: ۳۳۳) که بررسی حقوق، در ذیل ولایت تدبیری و تنظیمی واقع می شود.

روایات زیادی در این تحقیق ذکر شده است که همه آن‌ها دارای جنبه ولایت تدبیری هستند، در حقیقت ائمه (ع) خود را مصداق اولی الامر می دانستند در نتیجه اطاعت از آن‌ها واجب است. (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۹۳). علاوه بر آیاتی که در شأن علی (ع) و ائمه (ع) نازل شد، پیامبر (ص) نیز در زمان خود، مکرر علی (ع) را به عنوان ولی معرفی کردند چنانکه در حدیث مشهور و غدیر فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۱). مولوی نیز در مثنوی به حدیث غدیر خم اشاره کرده است:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کو را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست

(مولوی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶ / ۴۵۳۷ - ۴۵۳۶)

لیکن باید توجه داشت که جامعه اهل سنت از جمله مولوی، ولایت را در این آیات و احادیث در معنای امامت و خلافت ندانسته اند. یزیدی مطلق در این رابطه می نویسد «واژه مولی در روایت معروف "من کنت مولاه فعلی مولا" که اعلام نصب حضرت علی (ع) به امامت از جانب خداست، از ریشه (ول ی) است و ارتباط معنایی آن با امام، در بحث امامت، حائز اهمیت است. مخالفان شیعه، غالباً گفته اند که مولی به لحاظ لغت، ربطی به امام و "مفترض الطاعه و الریاسه" ندارد. شیخ مفید، تک نگاره ای در رد دیدگاه آن‌ها نوشته و به استناد به سروده‌های شاعران مخضرم (شعرایی که دوره جاهلیت و اسلام را درک کرده اند)؛ یعنی شاعرانی چون اخطل، کمیت، قیس بن سعد بن عباده و حسان بن ثابت، اثبات می کند که معنای ولی در حدیث یاد شده فقط امام است» (یزدی مطلق، ۱۳۸۷: ۴۸).

۱-۳- تعریف ولایت از دیدگاه صوفیه و مولوی

اساسی ترین مفهوم و اصل در تصوف، ولایت است هجویری در این باره گوید: «بدان که قاعده و اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است» (هجویری، ۱۳۸۷: ۳۱۷).

حکیم ترمذی اولین شخصی است که به صورت گسترده و مدون به بحث ولایت پرداخته است، او ولی را شخصی می‌داند که ده شرط را داشته باشد: «وَأَمَّا وَلِيَّ اللَّهِ، فَرَجُلٌ ثَبَتَ فِي مَرْتَبَتِهِ، وَافِيًا بِالشَّرْطِ كَمَا وَفِي بِالصَّدَقِ فِي سِيرِهِ، وَبِالصَّبْرِ فِي عَمَلِ الطَّاعَةِ، وَاضْطِرَّارِهِ. فَأَدَّى الفَرَائِضَ، وَحَفِظَ الحُدُودَ، وَ لَزِمَ المَرْتَبَةَ؛ حَتَّى قَوِّمَ وَ هَذَبَ وَ نَقَّى وَ أَدَّبَ وَ طَهَّرَ وَ طَيَّبَ وَ وَسَّعَ وَ زَكَّى وَ شَجَعَ وَ عَوَّذَ. فَتَمَّتْ وَ لَایَهَ اللَّهُ لَهُ بِهَذِهِ الخِصَالِ العَشْرَ» (حکیم ترمذی، ۱۹۶۵ م: ۳۳۱).

قشیری از قول ابو علی جوزجانی در تعریف ولی می‌گوید: «ولی آن بود که از حال خویش فانی بود و به مشاهدت حق باقی بود و حق متولی اعمال او بود، انوار توالی برو پیوسته گردد، او را به خود هیچ اخبار نباشد و با غیر خدای قرارش نباشد» (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۳۲). قشیری همچنین بیان می‌کند که برای رسیدن به مقام ولایت باید رنج‌ها دید و مجاهدت‌ها کشید (همان: ۴۳۱). براساس تعریف قشیری مشخص شد که مقام ولایت بر ولّیتی اطلاق می‌گردد که از حال خود فنا شود و در مشاهده حق بقا یابد. ابونصر سراج نیز همین تعریف را از ولایت ذکر می‌کند و در توضیح فنا و بقای ولی می‌نویسد: «فنا، رؤیت قیام بنده برای خدای عزوجل و بقای رؤیت قیام خدای تعالی در احکام عبودیت است» (ابونصر سراج، ۱۳۸۶: ۲۲۰). عطار نیز در اشعار خود برای ولی همین تعریف را ذکر می‌کند، عطار همه انسان‌ها را برای فنا شدن از خود و بقای به حق دعوت می‌کند تا به مقام ولایت برسند:

تا تو هستی، پایمال هر خسی
نیست گشتی، تاج فرق هر کسی
تو فنا شو تا همه مرغان راه
ره دهندت در بقا در پیشگاه

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۴۹)

اما عطار مطلبی جدید به تعریف ولی می‌افزاید و آن بحث وحدت وجود و یکی شدن وجود ولی و خداوند است؛ او می‌گوید:

تو مباش اصلاً، کمال این است و بس
تو، ز تو، گم شو، وصال این است و بس
تو در او گم شو حلولی این بود
هر چه این نبود، فضولی این بود
در یکی رو وزدویی یک سوی باش
یک دل و یک قبله و یک روی باش

(همان: ۲۳۸)

ابو نصر سراج مخالف معنای حلول پس از مرحله فنا وبقا برای ولی است، او در این مورد می‌نویسد: «جماعتی از صوفیه بغداد درباره این عقیده خود در اشتباهند که، وقتی از اوصاف خود فانی می‌شوند، به صفات

حق وارد می گردند و از روی جهل، معنایی را به خود نسبت می دهند که آنان را به عقیده حلول و یا به عقیده مسیحیان درباره مسیح می کشاند» (ابونصر سراج، ۱۳۸۶: ۴۲۶).

به هر حال اندیشه وحدت وجود با کاستن از جنبه حلولی و تناسخ آن، به عنوان یک اصل در تصوف پذیرفته شد که ولی پس از مرحله بقا به آن دست می یابد.

مولانا نیز ولی را کسی می داند که در حق فانی و به او بقا یافته باشد و به کرات این مسئله را در جای جای مثنوی ذکر می کند :

هر که اندروجه ما باشد فنا کل شیء هالک نبود جز ا
زانک در الاست او از لا گذشت هر که در الاست اوفانی نگشت

(مولوی، ۱۳۸۶، ج: ۱/۳۰۵۹-۳۰۵۷)

می توان گفت که مولوی در تعریف ولی، سخنان قشیری را در این مورد همراه با نظر عطار درباره وحدت وجود را مدنظر داشته است. مولوی درباره فنای ولی از حال خود و بقای با وجود حق می گوید:

جنبشم زین پیش بود از بال و پر جنبشم اکنون زدست دادگر
جنبش فانیم بیرون شد زیوست جنبشم باقی ست اکنون، چون از اوست

(مولوی، ۱۳۸۰، ج: ۲/۱۰۶۱-۱۰۶۰)

ابن عربی نیز که از معاصرین مولوی، و دارای عرفانی فلسفی است درباره ولایت همین عقیده را دارد و می گوید: «ولایت مطلقه، مقام حصول جمیع کمالات وجودی و صفات کمالی و مجمع مظاهر و مراتب و فعلیات و حصولات است. این وجود جمعی کامل تمام محمدی، فانی در حق و باقی باوست» (آشتیانی ۱۳۷۵: ۸۹).

مولوی معتقد است که پس از مرحله بقا، ولی با حق به وحدت می رسد، او می گوید:

لا اله گفت و الا الله گفت گشت لا الا الله و وحدت شکفت

(همان، ج: ۲/ ۲۲۶۶)

منظور مولوی از «لا اله گفتن» محو شدن و فنای بنده است که مرحله پس از آن «آلا الله گفتن» است در این مرحله ولی به مشاهدت حق باقی است و مرحله سوم «لا آلا الله گشتن» است که این مرحله همانطور که خود مولوی اشاره می کند، مرحله وحدت است. که سالک واصل در این مرحله به وحدت وجود با حق می رسد. مولوی این اتحاد را یک اتحاد نوری می داند نه اتحاد حلولی، براساس همین وحدت وجود مولوی انا الحق گفتن را برای اولیای واصل، مجاز و صادق می داند و می گوید:

گفت فرعونى انالـحق گشت پست

گفت منصورى انا الحق و برست

آن انارا لعنه الله در عقب

وين انا را رحمه الله اى محب

زانکه او سنگ سیه بد این عقیق

آن عدوی نور بود و این عشیق

این انا هو بود در سر اى فضول

زاتحاد نور نه از رای حـول

(همان، ج ۲: ۲۰۳۸/۵ - ۲۰۳۵)

زرین کوب درباره اندیشه وحدت وجود مولوی می نویسد: « در مسئله وحدت وجود قول وی ناظر به مفهوم وقوعی آن نیست، به جنبه شهودی آن نظر دارد که عبارت از مرتبه شهود فناست و با ریاضت و مجاهده عبد تحقق می یابد. و این همه نشان می دهد که توحید وجودی مولانا مبنی بر تجربه شهودی است، به همین سبب وی در تقریر آن به شرح و بیان نمی پردازد » (زرین کوب، ۱۳۶۸، ج ۱: ۷۴۵). مولوی براساس حدیث قرب نوافل معتقد است که ولی پس از اتحاد با خداوند، دارای صفات الهی می شود، چشم او چشم خداوند، گوش او گوش خداوند و مولوی می گوید:

مطلق آن آواز خود از شه بود

گرچه از حلقوم عبدالله بود

گفته او را من زبان و چشم تو

من حواس و من رضا و خشم تو

رو که بی یسمع و بی ببصر توی

سر توی چه جای صاحب سر توی

چون شدی من کان لله از وله

من ترا باشم که کان الله لـه

(همان، ج ۱: ۱۹۴۲/۱ - ۱۹۳۹)

این ابیات مولانا نا مقتبس از حدیث قرب نوافل است و این حدیث در بیان وحدت و یگانگی اولیا با خداست که اوصاف الهی جانشین اوصاف اولیا می شود و تمایز بنده و خدا منطوی می شود: « ان الله تعالى قال من عادى لى ولياً فقد اذنته بالحرب و ماتقرب الى عبدى بشيء احب الى مما افترضته عليه و ما يزال عبدى يتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه الذى يسمع به و بصره الذى يبصر به و ویده التى يبسط بها و رجله التى يبسط بها و رجله التى يمشى بها ». « خدای تعالی می گوید هر که با یکی از اولیای من به عداوت برخیزد من وی را به حرب بیم دهم و بنده من به هیچ چیز به من نزدیک نشود محبوب تر از آنچه بر او فریضه کرده ام و بنده من بوسیله اداء مستحبات به من همچنان نزدیک می گردد تا آنجا که منش به دوست گیرم و چون به دوست گرفتمش من گوش او باشم که بدان می شنود و چشم او باشم که بدان می بیند و دست او باشم که بدان حمله می آغازد و پای او باشم که بدان راه می پیماید » (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۱۹). البته این

حدیث که مولوی به آن نظر داشته و فروزانفر نیز آن را در کتاب احادیث مثنوی نقل کرده است در منابع عرفانی و حدیثی شیعه و سنی به کار گرفته شده است (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۲۴ و کلینی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۵۲ و بخاری، ۲۰۰۹، ج ۸: ۱۰۵).

به نظر می‌رسد که الهام بخش مولانا در بحث وحدت وجود و اتحاد ظاهر و مظهر برگرفته از نظایر این حدیث و آیاتی از قرآن کریم باشد. آیاتی همچون: «وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» (قرآن، انفال: ۱۷). و «إن الذین یبا یعونک انما یبا یعون الله» (همان، فتح: ۱۰). و «قاتلوهم یعدّبهم الله بایدیکم» (همان، توبه: ۱۴). در امثال این آیات و احادیث افعالی از انسان‌ها به خدا نسبت داده شده است.

بیت اول این قسمت ناظر بر این مطلب است که به رغم اتحاد خداوند و ولی باز حلقوم عبدالله باقی است یعنی دوگانگی‌ای که صانع را از بنده جدا می‌کند همچنان باقی است، لذا تفاوت خالق و مخلوق از دیدگاه مولانا فقط از جنبه شهودی از بین می‌رود نه از لحاظ وجودی؛ لذا مولوی از تکفیر حلول و تناسخ مبرا است.

۱-۴- انواع ولایت

در عرفان اسلامی، ولایت الهی را به چهار درجه تقسیم کرده‌اند: «ولایت عظمی خاتم الانبیا است و ولایت کبری سایر انبیا است و ولایت وسطی اولیاء است و ولایت صغری مومنان و عارفان راست» (سجادی، ۱۳۷۰: ۷۲۹). و بدین ترتیب پس از پیامبر خاتم (ص) دو نوع ولایت وسطی و صغری باقی می‌ماند: «ولایت بر دو قسم است، ولایت عامه که مشترک است میان تمام مومنان و ولایت خاصه که مخصوص است به سالکان واصل در حق فنا یافته و به او بقا یافته‌اند» (همان: ۷۹۱). و از حیث اکتسابی و موهبتی بودن آن را دو قسم می‌دانند: «عطایی یا وهبی که خداوند ذات مستعدی را برگزیده و این سمت و جهت را به وی می‌بخشد و کسبی که سالک به مرور و مجاهد و ریاضت و سیر و سلوک آن را به دست می‌آورد» (انصاری، ۱۳۷۹: ۷۸).

از نظر ترمذی ولایت بر دو قسم است «ولایه عامه ولایه خاصه. فاولی تشتمل کل من آمن بالله و عمل صالحا وصدق المرسلین. والثانیه قاصره علی احباب الله و اصفیائه الذین اجتباهم الحق لنفسه و هداهم به الیه» (حکیم ترمذی، ۱۹۶۵: ۱۱۲).

و در توضیح ولایت عامه گفته‌اند: «هر که ایمان آرد از جمله اولیای خدای است» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳، ج ۳: ۱۰۱۰). «همه ی مومنان اولیای خدای اند چنانکه خدای گفت عزوجل "و الله و لی الذین آمنوا" پس چون ایمان آورد از محل عداوت به محل ولایت آمد» (همان: ۹۵۸). اما ولایت خاصه «عبارتست از

فناء در خداوند از جهت ذات و صفت و فعل ، پس ولی آن کسی است که فانی در خدا بوده و با اوقائم و برپا ، و متخلص به اسماء و صفات او باشد و آنگاه به صورت عطا و دهش است ، آنکه به صورت بخشش و عطاست ، عبارتست از آنچه که به نیروی کشش (جذبه) به سوی حضرت الهی پیش از مجاهده و کوشش می گردد (مجنوب سالک) و کسبی عبارت از آن چیزی است که به واسطه ی کشش به سوی او بعد از مجاهده حاصل می گردد» (شیرازی، ۱۳۷۱: ۸۱۶). در عرفان اسلامی ولایت انبیا را ولایتی موهبتی، و ولایت اولیاء را ولایتی موهبتی می دانند. اینکه نبی اکرم (ص) دارای ولایت عظیمی است میان تمام عرفا مقبول است، اما مقام اولیاء ، پس از پیامبر (ص) را بنا بر اصل حقیقت محمدیه (ص) و به تبع پیروی از ایشان اکثراً بالاتر از انبیا می دانند، که الهام بخش عرفا نیز در این مورد ، داستان خضر و موسی (ع) و برتری ولایت خضر بر موسی (ع) از قرآن کریم است (قرآن ، کهف: ۸۲-۶۰). عرفا جنبه ولایت انبیا را برتر از رسالت آن‌ها دانسته اند عین القضاة در این باره می گوید: «اینجا ترا در خاطر آید که مگر ولایت اولیاء عالیتر و بهتر از نبوت است، ای عزیز در آن حضرت، درجه رسالت دیگر است و منقبت قربت ولایت دیگر» (همدانی، ۱۳۴۴: ۴۵).

طرفداران اصل حقیقت محمدیه (ص) نوع دیگری از تقسیم بندی ولایت را ارائه کرده اند: «اما ولایت عامه ای که اختصاص با صاحب قلوب و کمال از اهل سلوک دارد، متصف به مقام قرب نوافل و قرب فرائض هر دو است . صاحب این مقام ، فانی در حق و باقی باوست این مقام و موهبت ، شامل حال جمیع اولیاء و اصل به حق و انبیا و مرسلین می گردد به همین جهت ، به آن ولایت عامه اطلاق کرده اند . مقام ولایت خاصه که اختصاص به حقیقت محمدیه (ص) و اولاد طاهرین او دارد» (آشتیانی، ۱۳۷۵: ۹۰۳).

مولوی نیز که از طرفداران اصل حقیقت محمدیه (ص) است ، ولایت را پس از پیامبر اعظم (ص) مختص به سلاله خوبی آن حضرت می داند و این اولیا را به تبعیت از پیامبرشان «رحمه للعالمین» معرفی می کند:

زان بیاورد اولیاء بر زمیــــن	تاکنندشان رحمه للعالمیــــن
خلق را خواند سوی درگاه خاص	حق را خواند که وافر کن خلاص

(مولوی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۸۰۵/۳-۱۸۰۴)

مولانا وابن عربی از پیروان و ایدئولوگ‌های نظریه حقیقت محمدیه هستند، تفاوت آن‌ها با شیعیان در آن است که شیعیان معتقدند که این ولی باید از سلاله ی حسی پیامبر (ص) باشد ولی آن‌ها معتقدند که باید از سلاله ی خوبی پیامبر (ص) باشد نه الزاماً از نسل ایشان (همان: ۹۰۳ و مولوی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۹۳۵/۲-۹۱۱).